

## جستاری در آراء و عقاید کلامی ناصر خسرو

\* برات محمدی

### چکیده

ناصر خسرو یک شاعر و منکم است که شعر را برای بیان مقاصد کلامی و اعتقادی خود به کار گرفته است. هرچند بیشتر اندیشه‌های کلامی این شاعر در جامع الحکمتین و زاد المسافرین و خوان‌الاخوان بازتاب یافته است، اما دیوان اشعار او نیز تنها شعر و مسایل عاطفی و هیجانات روحی نیست، بلکه مشحون است از مسایل کلامی، دینی و فلسفی که شاعر با مطرح کردن آنها در مقابل مخالفان خود ایستاده و با شگردهای خاص خود سعی در اقتاع آنان دارد. تمام تلاش خود را به عنوان یک مبلغ به کار می‌گیرد تا همگان را به کیش و آبین خود فرا خواند و آنان را با خود همفکر گرداند. چه شاعر آن قدر در باورهای خود تعصب دارد که تساهل و تسامع قابل نمی‌شود و نجات انسان را در گرو دین و به خصوص آبین اسماععیلیه می‌داند. این مقاله بر آن است، علاوه بر دیگر آثار شاعر که محققان کنکاش کرده‌اند، افکار و عقاید کلامی ناصر خسرو را در دیوان اشعارش به صورت مجمل تبیین و بررسی کند. برای این منظور به موضوعات برجسته‌ای چون: خردگرایی، صفات خداوند، آزادی اراده، عدالت، مخالفت با مرجنه، ابداع، تأویل و اخرویات پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: ناصر خسرو، کلام، اسماععیلیه، معتزله، اشعاره، ابداع

## مقدمه

ناصرخسرو قبادیانی یکی از شاعران چیره دست ادب فارسی است. سخنان وی استوار و قوی و دارای اسلوب نادر و ویژه است. زبان بیان وی به زبان شاعران آخر دوره ساسانی نزدیک است. بر جسته‌ترین ویژگی شعر ناصرخسرو اشتمال آن بر مواضع و حکم است و به طور قطع شاعر در این زمینه دنباله‌رو شاعرانی چون کسایی است؛ چنان که می‌گوید:

گر سخنهای کسایی شده پیرند و ضعیف      سخن حجت با قوت و تازه و برناست  
(دیوان، ص ۲۳)

بعد از آنکه ناصر خسرو متتحول شد و به مذهب اسماعیلیه درآمد و عهددار تبلیغ آن در خراسان گردید، به اشعارش رنگ دینی داد و بیان او منطقی و با قیاسات خطابی و عقلی همراه است. به همین دلیل، شعر او از هیجانات و عواطف شاعرانه و خیالات باریک دیگر شاعران خالی است. این بدان معنا نیست که او، به مظاهر طبیعت نپرداخته و از آنها غافل مانده است، بلکه بر عکس ناصرخسرو در بیان اوصاف طبیعت و فصول سال و شب و روز و درخشش ستارگان و نظایر آنها قدرت شاعرانه خود را نشان داده است که چگونه در پرداختن به این مسایل از بقیه شعرا یک سر و گردن بالاتر است. اما باید اذعان کرد که شاعر به این مسایل به صرف مظاهر طبیعت بودن نگاه نکرده است. «اصولاً ناصرخسرو به آنچه دیگر شاعران را مஜذوب می‌کند، یعنی، به مظاهر زیبایی و جمال و به جنبه‌های دلفریب محیط و اشخاص توجهی ندارد و نظر او بیشتر به حقایق عقلی و مبانی و معتقدات دینی است. به همین سبب حتی توصیفات طبیعی را هم در حکم تشبیبی برای ورود به مباحثت عقلی و مذهبی به کار می‌برد<sup>۱</sup>»

ناصرخسرو شعر را برای بیان مقاصد کلامی و اخلاقی خود و سیله‌ای قرار داده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند. تمام معلومات علمی و فلسفی خود را به کار می‌گیرد تا گفته‌های خود را به کرسی بنشاند و مخالفان خود را افنساع کند؛ لذا شعر او بیشتر شبیه سخن مبلغی است که بر منبر سخنرانی می‌کند و برآهین عقلی و

نقلی ذکر می‌کند تا حرف خود را ثابت کند. برای همین منظور شاعر با استفاده از ذوق و قریحة بسیار توانای خود، پیچیده‌ترین مسایل اعتقادی، کلامی و فلسفی را در اشعار خود می‌آورد. حتی گاهی کلام وی چنان خشک و بیروح است که نمی‌توان آن را شعر نامید، بلکه مردی متکلم و حکیمی است که معانی ذهنی خود را به نظم درآورده است. برای نمونه:

از پس آنکه رسول آمده با وعد و عبید چندگویی که بد و نیک به تقدیر قصاصت؟  
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی که چنین گفتن بی‌معنی، کار سفهاست  
گر خداوند قضا کرد، گنه بر سر تو پس گناه تو به قول تو خداوندتر است  
(دیوان، ص ۲۱)

همان گونه که محقق برجسته، علی دشتی، عنوان کرده اشعار ناصر خسرو از حیث لفظ یک دست است و در مضامین و درونمایه چندان تنوع ندارد.<sup>۳</sup> اگر بخواهیم چند مروارید گرانبهای از شعر ناصر خسرو بیرون بکشیم، عبارت خواهند بود از: حب پیامبر و خاندان او، جهان نکوهی، خردگرایی، بیان نکته‌های فلسفی و کلامی. این مقاله سعی دارد ابتدا یک توضیح اجمالی درباره اسماعیلیه، که ناصر خسرو به عنوان دارنده مرتبه «حجت»، عهده‌دار تبلیغ آن در خرسان است، بیان کند و سپس به عقاید کلامی ناصر خسرو در چند عنوان بپردازد.

## ۱- اسماعیلیه

اسماعیلیه یکی از فرق شیعی است که به نام اسماعیل فرزند امام جعفر صادق(ع) منتبه است. در واقع اسماعیلیان دو دسته‌اند: دسته اول - «اسماعیلیه خالص»، که معتقدند اسماعیل نمرده، بلکه مرگ او بر مردم مشتبه شده است و آنها در انتظار ظهور دوباره اسماعیل هستند تا حاکمیت امر را در دست بگیرد.

دسته دوم - کسانی‌اند که در باور آنها، اسماعیل در زمان حیات پدر مرده و بعد از او امامت به محمدابن اسماعیل رسیده است. بیروان این عقیده «مبارکیه» نامیده می‌شوند؛ زیرا مبارک نام یکی از پیشوایان آنهاست که بدین نام معروف شده‌اند. بعد

از وی فردی قرمطویه، که از نبطیان ساکن عراق بود، پیشوا شد که به فرقه آنها «قرامط» گفته‌ند و آنها در آغاز پیرو عقاید مبارکیه بودند، اما با آنان مخالفت ورزیدند. به باور آنها پس از محمد(ص) تنها هفت امام وجود دارد که عبارتند از: امام علی(ع)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع)، امام زینالعابدین(ع)، امام باقر(ع)، امام جعفرصادق(ع) و محمدابن اسماعیل، که هم امام غایب است و هم رسول<sup>۳</sup>.

به اعتقاد این گروه، محمدابن اسماعیل نمرده و زنده است. او در سرزمین روم غایب است و هم او مهدی قائم است. همچنین در باور آنها اولوالعزم هفت تنند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی، و محمدابن اسماعیل<sup>۴</sup>.

در باور اسماعیلیه قایم بودن محمدابن اسماعیل به این معنا است که، او با رسالت و شریعت تازه‌ای مبعوث می‌شود که شریعت محمد(ص) را نسخ می‌کند. در این باره به یک روایت از جعفر ابن محمد(ص) استناد می‌کنند: «اگر قایم ما قیام کند، قرآن را حقیقتی تازه خواهید یافت» و «اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره غریب خواهد شد. پس خوشابر غریبان<sup>۵</sup>.

اسماعیلیه در طی مراتب روحانی دعوت خود، به هفت درجه اعتقاد داشتند که از بالا به پایین به ترتیب زیر است: ناطق، اساس، امام، حجت، داعی، ماذون و مستحب. و همچنین این گروه مراحل نه گانه دعوت داشتند و براساس مخاطب و علم و آگاهی او مطالب را مطرح کرده و وقتی که تمام زمینه‌ها فراهم می‌شد، در مرحله نهم درباره عقل، فلک، نفس، ستارگان و غیره بحث می‌کردند و بعد از فارغ شدن از این مسایل، امامت محمد ابن اسماعیل را پیش می‌کشیدند. غزالی نامهای مراحل نه گانه را چنین ذکر می‌کند: زرق و تفرس، تأییس، تشکیک، تعلیق، ربط، تدلیس، تلبیس، سلح<sup>۶</sup>.

## ۲- کلام ناصر خسرو

ابن خلدون علم کلام را چنین تعریف می‌کند: «کلام علمی است که به وسیله ادله عقلی، عقاید ایمانی و دینی را اثبات می‌کند و دلایل گروهی از پیشینیان را، که در اعتقادات خویش راه خطرا پیموده‌اند، رد می‌کند.<sup>۷</sup>

هدف از علم کلام را این گونه ذکر کرده‌اند که، «متعلم ان را از مرحله تقليد به مرتبه يقين برساند و برای ارشاد طالبان حقیقت، دلایلی را ارائه نماید و عليه مخالفان براهيني اقامه کند و عقاید اسلامی را از تزلزلی، که ممکن است توسط شباهت دشمنان دین ایجاد شود، محفوظ نگه دارد و نيز علوم شرعی و علوم ديگر بر آن پايه بنا شود<sup>۸</sup>»

به طور کلی می‌توان گفت که، علم کلام در عصر اول و دوم عباسی نضج گرفته و در این راه معتزله بيشترین نقش را ايفا نموده است. اينان مسائل کلامی را با فلسفه تا حدی که به مبانی دين اسلام لطمه وارد نسازد، در هم آميختند و روی اين اساس علم کلام توسيعه فراوان یافت. همچنین براساس تنوع آراء و عقاید، پنج فرقه اساسی در علم کلام به وجود آمده است: معتزله، اشعره، شيعه، خوارج و مرجه.

علم کلام علاوه بر موضوعات فلسفه طبیعی و مابعدالطبیعی، در مسائلی هم که تنها، جنبه دینی دارد، بحث می‌کند مانند: اثبات لزوم نبوت (اعم از نبوت عامه و نبوت خاصه)، جبر و اختيار، عدل الهی، کلام الله مجید و قدیم یا مخلوق بودن آن، اثبات معاد و بحث در ذات و صفات خداوند.

ناصرخسرو با وجود اينکه يك حکيم و شاعر متشرع و دينداری متعصب است که هميشه آيین اسماعيلیه مدنظرش بود و سعی می‌کرد، با استدلالهای عقلی و نقلی، مخاطب را اقناع کند تا درستی دین و آيین او را درک کند و به سوی آن تمایل شود اما باید در نظر داشت که ناصرخسرو در آوردن استدلالهای عقلی نه تنها به فلسفه تمایلی داشته، بلکه در عمل می‌بینیم که به کلام معتزله نزدیک شده و در

مقابل سیل عظیمی از جمعیت اهل سنت و جماعت، که به طور کلی اشاعره هستند، قرار گرفته و مدام برهان و استدلال می‌آورده است.

ما در اینجا سعی می‌کنیم مواردی را که به کلام معزله - اسماعیلی ناصرخسرو مربوط است، بیان داریم. در واقع شاعر با این اعتقادات در مقابل اشعریان ایستاده است.

## ۱-۲ - خردگرایی

ناصرخسرو یک دیندار متعصب سخت‌گیر است. باورش بر این است که، باید با تعمق و تعقل تمام دینداری نمود و در این راه از هیچ کوشش فروگذار نکرد. باید به تقليد کورکورانه از آباء و اجداد پرداخت و از آداب و رسوم آنان پیروی نمود. چه بسا که، آنان به گمراهی و ضلالت افتاده‌اند. به نظر او بذیرش و رد هر چیزی باید از روی عقل و منطق باشد:

بیان کن حال و جایش را اگر دانی، مرا، ورنی      مپوی اندر ره حکمت به تقليد از سرعما  
(دیوان، ص ۳)

در قرن دوم هجری آن تمایلاتی که به مقولات عقلی در جامعه اسلامی پیدا شده بود، در قرون بعدی رفته فروکش کرد. به نوعی بعد از مأمون خلیفة عباسی، جانشینان او به مخالفت با جریان عقل‌گرایی برخاستند و فرقه معزله را تضعیف و به حاشیه راندند و در مقابل اعقاید اشعریان حمایت کردند و ترویج دادند.

در جامعه آن زمان با دیده شک و کج اندیشی به مسایلی چون: ستاره‌شناسی، ریاضیات و علوم طبیعی نگریسته می‌شد و هرگونه تمایلی به علوم عقلی، بی‌اعتنایی به دین تلقی می‌گردید و این حالت در قرن پنجم و ششم به اوج خود رسید.<sup>۹</sup>

اما ناصرخسرو که، با مقولات عقلی و فلسفی و ریاضی کاملاً آشنایی داشت، در مقابل این جریان فکری ایستاد و در واقع با کرامیان روبرو شد. این طایفه که ناصرخسرو آنها را «حشویان» می‌نامد، عده‌ای ظاهر بین و از هرگونه تعمق و گرایش عقلی دور بودند، و برای خدا دست و پا و چشم و خلاصه این که مجموعه خصایص

بشری به خدا قابل بودند. این افراد هرگونه جستجو و بحث در سر وجود را عبیث و باطل می‌گفتند و ستاره‌شناسی یا علم طب را در امر حق فضولی می‌دانستند.<sup>۱۰</sup> ناصر خسرو این طرز تلقی و پیروان آن را بر حق ندانسته و معتقد است که، شناخت جهان آفرینش و حوادث روزگار و آگاهی یافتن به ماهیت اشیا بدون به کارگیری عقل غیرممکن است. وی بهره آدمی را از عالم وجود تنها علم می‌داند و خرد را وسیله‌ای، که ما را به علم رهبری می‌کند و ما از علم به معرفت راه می‌یابیم و به ذات اقدس الهی ایمان می‌آوریم:

چون داد خیر خیر تو را باری؟  
تمیز و هوش و فکرت و بیداری  
زنها ر کار خوار نینگاری  
جز علم نیست بهر تو زین عالم  
(دیوان، ص ۴۸۸)

ناصر خسرو هر چند خردگراست و در عقاید خود بیشترین نقش را بر آن قایل است و «در سراسر کتابهای خود عقل را می‌ستاید و مردم را به پیروی از حکم عقل می‌خواند، مقصودش عقل مقید است نه مطلق؛ عقلی که در حکم خود از ائمه تأویل پیروی کند.»<sup>۱۱</sup> وی هرگز خردی را قبول ندارد که آزادانه به حرکت درآید و حد و مرزی را نشناسد. بلکه در نظر او خرد حتماً باید آدمی را به ادغان هستی صانع کشاند و به ضرورت وجود انبیا، معرفت سازد. همچنین باید فرد را به وجود پیامبر (ص) و جانشینانش از حضرت علی(ع) و اولاد او تا حضرت اسماعیل، رهمنون سازد. اگر خرد انسان را به چنین مرحله نرساند، آن فرد سهمی در انسانیت ندارد:

سوی خردمند، ز خسر، خرتر است  
آنکه مر او را به ستوری رضاست  
گرچه مر او را، چوتو، آدم نیاست  
علت نادانی را دین شفاست  
(دیوان، ص ۱۰۱)

خلاصه این که ناصر خسرو با خردگرایی خود در مقابل اشعریان ایستاده، که با عقل چندان رابطه خوبی نداشتند و بیشتر به ظواهر تأکید و از تعمق و تدبیر در آیات و نشانه‌های الهی پرهیز می‌کردند که باید از محدوده سنت و شریعت پا فراتر گذاشت. اما ناصر خسرو به آنها اعلام کرد که دین داشتن بدون خرد و تأمل

غیرممکن است و خردی صحیح است که آدمی را به دین حقیقی، که همان «اسماعیلیه» است، رهنمون سازد.

## ۲-۲- ابداع

در باور اسماعیلیه، برخلاف عقیده فلاسفه، وجود موجودات از طریق فیض نیست، بلکه به طریق ابداع است. «این نظریه ابداع نتیجه طبیعی عقیده به نفی صفات و نفی مثل و نیز نتیجه این عقیده است که هیچ چیز از جنس او نیست.<sup>۱۲</sup> یکی از احکام فیض آن است که فیض بایستی از جنس مفیض و دارای اشتراک و مناسبت با آن باشد و از همان جهتی، که فیض است، عیناً همانند منبع و منشأ فیض باشد؛ زیرا، آنچه فیض از آن صادر می‌شود، دارای همان طبیعتی است که فیض از آن برخوردار است و از این جنبه میان آنها تفاوتی وجود ندارد. مثلاً نور خورشید، که فیض از عین خورشید است، از این جهت که نور است، درست همانند خود خورشیدی است که نور به عنوان چیزی همانند منبع فیض از آن صادر شده است و از این جهت میان آن دو هیچ تفاوتی وجود ندارد.<sup>۱۳</sup>

در واقع اسماعیلیه با رد نظریه فیض، که توسط نوافلاطونیان مطرح شده بود و در عقیده اخوان‌الصفا نیز جایگاه ویژه‌ای داشت، از اشتراک موجودات در ذات خداوند و تعدد قدمای جلوگیری کردند. یکی از نویسندهای اسماعیلیه درباره ابداع می‌گوید: «ابداع همان حق و حقیقت، همان وجود اول و همان موجود اول است. آن وحدت است و واحد، از ل است و ازلی، آن عقل است و معقول اول، علم است و عالم اول، آن قدرت است و قادر اول، حیات است و حی اول، یک ذات است که این صفات به او ملحق می‌شود، برخی را به واسطه ذات خود استحقاق داده و برخی را به سبب اضافه و نسبتش با غیر خود، بی‌آنکه کثرتی در ذات پذید آید.<sup>۱۴</sup>

این مبدع اول که عقل است، با همه تمام و کمال خوبیش محال است که مبدع خود را، که خداوند سبحان است، تعقل کند؛ چه خداوند والاتر از آن است که عقل به او احاطه یابد. بنابراین عقل اول خداوند را درک نمی‌کند و مدرک ذات خوبیش است.

صادر دوم که همان عقل ثانی یا نفس کل است از مبدع اول پدید آمده و سپس با رعایت مراتب، دیگر موجودات جهان هستی پدیدار گشته است.

ناصرخسرو بنایه اصل فلسفی «الواحد لا يصدر منه الا الواحد» عقل او را نخستین صادر از جانب خداوند می‌داند و نام آن را ابداع می‌گذارد؛ یعنی «آفرینش چیزی نه از چیزی» و عقیده دارد که از اقتران صادر اول با صادر دوم، افلاک نه گانه و اجرام آسمانی، و از فلك قمر عناصر چهارگانه، و از این عناصر موالید ثلاثة پدیدار می‌شود.<sup>۱۵</sup>

به بیان دیگر به اعتقاد ناصرخسرو خلقت عالم ابداعی بوده و به یکباره پدید آمده است و همچنین وی منکر قدم عالم خلقت است و این موضوع در اشعار او بازتاب یافته است:

کنز نور هر دو، عالم و آدم منورند هر دو مصورند ولی نامصورند نایند در نظر که نه مظلوم نه انورند گوهر نیند اگر چه به اوصاف گوهرند در هفت کشورند و نه در هفت کشورند (دیوان، ص ۲۴۲-۲۴۳)	بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند اندر مشیمه عدم از نطفه وجود محسوس نیستند و نگنجند در حواس پروردگان دایه قدسند در قدم گویند هر دو هر دو جهانند، از این قبل
---	--

پس با این اوصاف در باور ناصرخسرو تنها ذات خداوند ازی و سرمدی و عقل و نفس هم، که ابداع خداوند هستند، جوهر یعنی قائم به ذات نیستند. هر چند اوصاف جوهر را دارند<sup>۱۶</sup>.

در اینکه خداوند دارای صفاتی همچون عالم، حی، سمیع، بصیر و متکلم است، اختلافی در بین متکلمان چه اشاعره و چه معتزله وجود ندارد و جملگی در این باره اتفاق نظر دارند، اما در کیفیت استحقاق باری تعالی بر این صفات و به عبارت دیگر در چگونگی اتصف خداوند به این صفات و ارتباط آنها با توحید، اختلاف نظر وجود دارد.

معتلله می‌گوید: «هر گاه بگوییم: خداوند داناست، ذات و صفتی را قایل شده‌ایم. اگر این صفات را بر ذات خداوند معنای زاید بدانیم به این معنی که آن صفت،

چیزی از ذات و در عین حال قدیم است، در این صورت از توحید دور شده‌ایم و به تعدد قدمای را باید ایم، که مسلمان اعتقد بر آن، موجب شرک به خداوند خواهد شد.<sup>۱۷</sup>

ابوالهذیل علاف، که یکی از مشایخ معتزله است، می‌گوید: «خداوند به علمی عالم است که آن علم ذات اوست و به قدرتی قادر است که آن قدرت ذات اوست.<sup>۱۸</sup>» پس با این اوصاف صفت خداوند، همان ذات خداوند است.

اما به طور کلی اشاعره برخلاف معتزله، معتقد‌نند که صفات خداوند قائم به ذات اوست؛ یعنی، صفات نه ذات اوست و نه غیر ذات او؛ زیرا، تصور زنده بودن خداوند بدون داشتن حیات و عالم بودن او بدون علم و قادر بودن او، بدون قدرت ممکن نیست، بلکه خداوند به سبب دارا بودن صفت علم، عالم است و در مورد سایر صفات همچنین است. در باور این فرقه، صفات خداوند از لی و قائم به ذات خداوندی است. ناصرخسرو مثل تمام اسماعیلیه است که پیوسته بر توحید و یگانگی خداوند اصرار دارند و در «ایات توحید» تا آنجا پیش می‌روند که حتی صفات الهی را نیز از او نفی می‌کنند؛ زیرا می‌گویند: هر صفت و موصوفی مخلوق است. پس تنها به نفی تشبيه از خداوند بسته نکرده، بلکه تسمیه، تعریف، صفات و مکان را نیز از او نفی می‌کنند. به گونه‌ای که ناصرخسرو می‌گوید:

به هر وصفی که گوییم، زان فرون است      به هر شرحی که می‌گوییم، برون است  
(دیوان، ص ۱۹۰)

علی دشتی در این باره می‌گوید: «ناصرخسرو که در مقابل نص صریح قرآن که می‌فرماید: «لیس کمثله شی» یک گام عقب‌نشینی نکرده و حتی صفات خوب را نمی‌خواهد به خدا نسبت دهد؛ زیرا مخلوقات نیز در آن صفات با وی انباز می‌شوند.<sup>۱۹</sup>

#### ۴-۲- آزادی اراده (جبر و اختیار)

این مسأله یکی از پیچیده‌ترین مباحث کلامی است و در قرآن هم درباره اختیار و هم درباره جبر آیاتی آمده است.<sup>۲۰</sup> پس هر متكلمی به یکی از این آیات متولّ و

باور خود را توجیه می کرد و این موضوع در میان متكلمان قابل حل نبود، چنان که گفته اند:

در میان جبری و اهل قدر                  همچنان بحث است تا حشرای پسر

معتزله بر این عقیده است که بندگان به وجود آورنده افعال خویش هستند و خداوند خالق آنها نیست؛ زیرا قسمتی از افعال انسان ظلم است. اگر خداوند آفریننده افعال باشد، لازم می آید که خداوند ظالم باشد. در حالی که خداوند از این نسبتها مبراست. همچنین به عقیده معتزله، اعتقاد به جبری بودن افعال، به معنی آن است که انسان تکلیف شرعی را انکار کند و ثواب و عقاب را بی معنی بداند.

باور فرقه اشاعره بر این است که افعال به انسان بستگی ندارند و ما به منزله طروفی برای افعال هستیم. اگر خداوند آنها را در ما ایجاد کند، موجود خواهد شد و در غیر این صورت وجود پیدا نخواهد کرد. آنها در این مورد مسأله «کسب» را مطرح می کنند؛ به این گونه که: خداوند، خالق افعال بندگان است و انسان در افعال خویش به جز اکتساب آن دخلاتی ندارد؛ به عبارت دیگر، فاعل حقیقی همان خداوند است و انسان کاسب فعلی که خداوند به وسیله انسان، آن را آفریده است.

ناصرخسرو در اشعار و افکار خود بیشتر به معتزله نزدیک می شود و انسان را در انجام افعال، صاحب اختیار می داند. لذا وی اشاعره را طعن و سرزنش می کند که اگر انسان مجبور بود، پس ارسال پیامبران و دعوت آنها به خبر و راه درست چه مفهومی داشت و معنی آیه «لکل امرِ بما کسبت رهین» به چه معناست.

اما باید متذکر شد که ناصرخسرو به عنوان یک فرد شیعه مذهب، به میانه روی در مسأله جبر و اختیار می پردازد و به استدلال «لاجبر و لاتفاقیض بل امر بین الامرین» تأکید می ورزد:

از پس آنکه رسول آمده با وعد و عبید                  چند گونی که بد و نیک به تقدير و قضاست؟

گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی؟                  که چنین گفتن بی معنی کار سفهاست

به میان قدر و جبر رود اهل خرد                  راه دانا به میانه دو ره خوف و رجاست

یا در جای دیگری می گوید:

اگر کار بوده است و رفته قلم                  چرا خورد باید به بیهوده غم؟

به فرمان یزدان پرستد صنم  
روانیست بر تونه مدح و نه ذم  
بدست تو او کرد بر من ستم  
(دیوان، ص ۶۲)

عقوبت محال است اگر بت پرست  
و گر ناید از تو نه نیک و نه بد  
ستمکار زی تو، خداست اگر

### ۵-۲- عدالت

عدالت از صفات ثبوتبه ذات حق است. معتزله و شیعه و باطنیان، آن را ضروری و بدیهی می‌دانند و معتقدند که تمام رویدادهای خیر با شر، ناشی از افعال خود آدمی است و خدا را برتر و منزه‌تر از آن می‌دانند که در تمام رویدادهای جهان دخالت کرده و تقدير خود را به کار اندخته باشد. ناصرخسرو در این باره می‌گوید:  
قول و عمل، هر دو صفت‌های تست وز صفت مردم، یزدان جداست  
(دیوان، ص ۹۹)

اما اشعریان به این مسأله باور ندارند و «جهان هستی را محکوم اراده حق می‌دانند و معتقدند که این اراده در کلیه امور جاری است. حتی برگی از درخت بدون اراده او از شاخه جدا نمی‌شود. ولی برای توجیه کلام خود می‌گویند: خداوند خالق است و خالق، هر عملی را که در باره مخلوق روا دارد، عین عدل است.<sup>۲۱</sup>»  
ناصرخسرو در خطاب به آنان چنین بیان می‌دارد:

از تو به حق نیست، زیم قفاست  
ترسم که افرار به عدل خدای  
کار حکیمان و ره انبیاست  
دیدن و دانستن عدل خدای  
(دیوان، ص ۹۹)

در باور ناصرخسرو خداوند آفریننده ماهیات ممکنه است. این ماهیات، خواص ذاتی دارند و رویدادهای خوب یا بد، ناشی از تقارن یا تعارض این خواص است و اراده حق در آنها دخالتی ندارد؛ به عنوان مثال، در گیاهان – که منبع خیر و برکت هستند – روح نامیه وجود دارد و این روح است که آنها را بارور می‌کند و سودمند قرار می‌دهد و غذا یا لباس یا دارویی برای ما فراهم می‌آورد. اگر تأثیری از آسمان و کواكب بر عالم خاکی باشد، غیرارادی و جزء خواص ذاتی آنهاست.<sup>۲۲</sup> ناصرخسرو پیروان عقاید مخالف خود را چنین مورد تعریض قرار می‌دهد:

برتن تو جامه و در تن غذاست آن به خدایست که روح نماست سوی شما، حجت ما بر شماست بی‌شک در ماش و جو و لوبیاست	آنکه ترا خاک زکردار او آنکه همی گندم سازد زخاک این همه گر فعل خدایست پاک پس به طریق تو خدای جهان
--	---

(دیوان، ص ۱۰۰)

خلاصه این که اسماعیلیه مهم‌ترین شعار خود را عدالت‌خواهی می‌دانستند و از نظر اجتماعی جایگاه بسیار والایی بر آن قایل بودند. هدف ارسال همه رسولان بسط عدالت بوده است. آنان بیان می‌دارند که، خداوند عادل است و آنچه عدل حقیقی است، او اراده می‌فرماید نه اینکه هر چه خدا کند، عدالت است.

#### ۶-۲- ایستادگی در برابر «مرجنه»

مرجنه چنان که از لفظ آن بر می‌آید (از مادة رجا) افرادی بودند که به فضل و بخشش خداوند امید فراوانی داشتند و در مقید بودن انسان به احکام شرعی چندان سخت‌گیری نمی‌کردند و در باور آنان هر کس در این دنیا به گفتن شهادتین موفق شود و به خدا و رسول او ایمان بیاورد، اگرچه گناهان کبیره را هم مرتکب شده باشد. مخلد در دوزخ نمی‌ماند و سرانجام کار با خداست.<sup>۲۳</sup> اما ناصر خسرو در برابر این گروه ایستادگی می‌کند و به چنین طرز تلقی این گونه پاسخ می‌گوید:

ذریت خویش دید بسیاری بر صورت خوب طیلسان داری برخاست به پیش خویش بازاری بوده است ستمگری و جباری نایدش بر وی هیچ دشواری در بلخ بدی و نه گنهکاری	ابلیس لعین بدین زمین اندر یک چند به زاهدی پدید آمد بگشاد بدین درون حیلت گفتا که اگر کسی به صددوران چون گفت که لا اله الا الله تا هیچ نماند از او بدین فتوی
--	---

(دیوان، ص ۳۵۱)

## ۷-۲- تأویل

تأویل یکی از مهم‌ترین اعتقادات اسماعیلیه است و آنان آیات و احادیث مربوط به احکام شرع را یکسره تأویل می‌کنند و منکران تأویل و پیروان ظواهر و شریعت و تنزیل را، «ظاهری» می‌نامند.

بررسی آثار ناصرخسرو این مطلب را آشکار می‌سازد که او نیز مانند بسیاری از معتزله - اسماعیلیه و فلاسفه اسلامی به تأویل معتقد است و از جمله، تمثیل و تصویر قرآن مجید را برای توده مردم سزاوار می‌داند و معتقد است که الفاظ ظاهری بسیاری از آیات قرآن، تمثیل از معانی مجردی است و اگر به صورت علمی بیان شود، کسانی که اهل ظاهرند مخالفت می‌کنند. وی درباره تأویل، که عمق معانی است، چنین بیان می‌دارد:

تو ز پس مغز و معنی مثلی	خلق همه فتنه بر مثلند
وز همگان تو نفور زین قبلی	مغز توداری و پوست اهل مثل
(دیوان، ص ۲۸۸)	

یا در جای دیگری می‌گوید:

دریای سخنها سخن خوب خدای	پرگوهر با قیمت و پر لؤلؤ لالا
شوراست چودریا به مثل صورت تنزیل	تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت	«تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغاء»
غواص تو را جز گل و شورابه نداده است	زیرا که ندیده است ز تو جز که معادا
معنی طلب از ظاهر تنزیل چون مردم	خرسند مشو همچو خر از قول به آوا
(دیوان، ص ۵)	

دکتر سید جعفر شهیدی درباره تأویل، که موجب تفاوت اسماعیلیان با دیگر متكلمان اسلامی شده است، چنین می‌گوید: «کلام اسماعیلی با معتزلی، اشعری و شیعه از جهت التزام به قول شرع مشترک است، ولی در مفهوم شرع با آنان یکی نیست. از نظر متكلمان اسلامی، شرع ظاهر الفاظ قرآن و حدیثهای موافق با قرآن است. هر لفظ محتمل معنی حقیقی و مجازی است. معنی حقیقی هر لفظ آن است که

به ذهن عموم متأادر گردد. اصل در اراده معنی از لفظ، معنی حقیقی آن است، مگر آنکه برخلاف آن فرینه‌ای یافت شود. اینجاست که ناصرخسرو و باطنیان از عامه متکلمان اسلامی جدا می‌شوند؛ چه از نظر آنان ظواهر الفاظ حجت ندارد و باید تأویل شود.<sup>۴۴</sup>

مشهور است که اسماعیلیان به باطن خیلی توجه داشتند، اما باید مذکور شد که آنها به ظاهر هم بی توجه نبودند. چنان که داعی کبیر المؤید فی الدین در این باره می‌گوید: «هر کس که به باطن و ظاهر با هم عمل می‌کند او از ماست، ولی آنکه به یکی از آن دو بدون دیگری عمل می‌کند، سگ از او بهتر است و از ما نیست.<sup>۴۵</sup>» ما در اینجا یک نمونه از تأویلات ناصرخسرو را، که در جامع الحکمتین در مورد نماز گفته است، ذکر می‌کنیم: «معنی ظاهر صلوٰة پرستش خداست به جسد به اقبال سوی قبله اجساد، که آن کعبه است. خانه خدای تعالیٰ به مکه، و تأویل باطن صلوٰة پرستش خدای است به نفس ناطقه به اقبال بر طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح، که خانه خدای است؛ آن خانه که علم خدای اندر اوست و آن اما حق است علیه السلام.<sup>۴۶</sup>

## ۲-۸- آخر ویات

یکی از اعتقادات اسلامی مسألة معاد و حسابرسی است. درباره خود معاد و کیفیت و چگونگی آن و روحانی بودن بحثهای زیادی شده است. هر چند اسماعیلیه تمام مسایل اعتقادی و احکام شرع را تأویل می‌کنند، اما ناصرخسرو به احکامی چون: بهشت، دوزخ، حج و قربانی و غیره همان گونه‌ای که در متون دینی بیان شده، اعتقاد دارد. وی اخلاق ستوده را به امید رسیدن به بهشت و رهایی از آتش جهنم ضروری می‌داند. همچنین ناصرخسرو ترس از عذاب جهنم را علتی می‌داند که خود را در قید و بند دین و خرد نگه داشته است:

از خطر آتش و عذاب ابد دین و خرد کرد در حصار مرا

آسان کرد بدو شمار مرا؟  
(دیوان، ص ۱۲۶)

چون نکنم جان فدای آنکه به حشر

در بیان ناصرخسرو روز رستاخیز فraigیر و استشنا ناپذیر است و تنها امید  
شفاعت، پیامبر و خاندان اوست:

روزی است از آن پس که در آن روز نیابند خلق از حکم عدل نه ملجاً و نه متاجا  
آن روز بیابند همه خلق مكافات هم ظالم و هم عادل بیهیچ محابا  
آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع پیش شهدا دست من و دامن زهرا  
(دیوان، ص ۶)

به نظر می‌رسد ناصرخسرو در حالات مختلف روحی و روانی، برخوردهایی  
تضادگونه با مسأله رستاخیز دارد. گاهی از شکوه بهشتی، از شراب آمیخته به کافور،  
که دارای مهری از مشک است و دختران زیباروی گفتگو می‌کند:

وعده کرده است بدان شهر غریبیت بسى جاه و نعمت که جنان خلق ندیده است به خواب  
آن شرابی که ز کافور مزاج است در او مهر مشک است بر آن پاک و گوارنده شراب  
وز زنانی که کسی دست بر ایشان ننهاد هم دوشیزه و هم زاد و نکو صورت و شاب  
(دیوان، ص ۱۸۷)

اما زمانی ناصرخسرو معاد جسمانی را آشکارا منکر است و با زبان توهین آمیز از  
نعمتهای بهشت یاد می‌کند و ابراز می‌دارد که گرسنگی و تشنگی در بهشت وجود  
ندارد، از این‌رو آشامیدنی گوارا هم نیست. این همه گفتار ظاهرینان و عوام فربیان  
است:

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت برامید نان و دیگ قلیه و حلواستی؟  
جای کم خواران و ابدالان کجا بودی بهشت گر براندازه شکم و معدہ اینهاستی؟  
(دیوان، ص ۲۲۷-۲۲۸)

در اینجا باید اذعان کرد که ناصرخسرو نمی‌تواند خود را از محوریت آموزه‌های  
اسماعیلیه دور دارد؛ لذا به تأویل احکام و عقاید شرعی می‌پردازد و می‌گوید: «بهشت  
نفس انسان کامل و دوزخ نفس انسان جاهم یا بهشت به حقیقت عقل و دوزخ به

حقیقت نادانی است و [[او] اعتقاد به نعمتهای بهشتی را بهتان به خدا می‌داند. باع  
بهشت و خوان پرحلوا و مرغ بربان را به گونه طنزآمیز انکار می‌کند.<sup>۷۷</sup> همان‌گونه که دکتر شهیدی بیان می‌دارد، در عقیده ناصر خسرو «لذت و الام،  
روحانی است نه جسمانی. آنچه نفس بباید اندر معاد خویش از لذت و راحت و شادی،  
پس از آنکه از جسد جدا شده باشد همه ثواب است و آنچه نفس بباید پس از آنکه  
جسمد جدا شود از اندوه و درد و رنج و پشیمانی، همه عقاب است.<sup>۷۸</sup>

### پی‌نوشتها

- صفا، ۱۳۸۳: ۲۴۹
- دشتی، ۱۳۶۲: ۳۶
- بدوي، ۱۳۶۹: ۱۰۲-۸۷
- بدوي، ۱۳۶۹: ۹۳
- بدوي، ۱۳۶۹: ۹۳
- بدوي، ۱۳۶۹: ۲۸۶
- ابن خلدون، ۱۳۴۹: ۴۵۷-۴۵۸
- شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۵۳
- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۰
- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۱۰-۱۱۱
- شعار، ۱۳۶۹: ۲۷
- بدوي، ۱۳۶۹: ۳۲۲
- بدوي، ۱۳۶۹: ۳۲۲
- بدوي، ۱۳۶۹: ۳۲۷
- شعار، ۱۳۶۹: ۱۶۹
- آقا جعفری، ۱۳۸۲: ۸۰-۸۱
- شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۵۳
- شیخ الاسلامی، ۱۳۶۳: ۵۸
- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۵۰
- از جمله می‌توان به آیه ۳۹ سوره تکویر، آیه ۴۹ سوره یونس، آیه ۲۹ سوره کهف، آیه ۳۸ سوره مذثرا اشاره کرد.
- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۳۳
- دشتی، ۱۳۶۲: ۱۳۳
- .۲/۲۷۳۹: ۱۳۸۳: مصاحب
- شعار، ۱۳۶۹: ۲۸
- بدوي، ۱۳۶۹: ۱۹۹
- ناصر خسرو، ۱۳۷۵: ۳۱۴
- شعار، ۱۳۶۹: ۲۸
- جعفری، ۱۳۸۲: ۸۲

## منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آقا جعفری، فاطمه؛ بیست مقاله، گزیده و تلخیص یادنامه ناصر خسرو، تهران، موسسه فرهنگی - هنری غزل پویا، هوای رضا، چاپ اول ۱۳۸۲
- ۳- بدوى، عبدالرحمٰن؛ تاریخ اندیشه‌های کلامی، ج ۲، ترجمه حسین صابر، تهران، سروش، ۱۳۶۹
- ۴- ابن خلدون، مقدمه، مصر، الکتبة التجاریة الکبری، ۱۳۴۹ ق
- ۵- خسرو قبادیانی، ناصر؛ جامع الحكمتین، به کوشش پروفیسور هانری کربن و دکتر محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۷۵
- ۶- -----، دیوان، به تصحیح مینوی و محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳
- ۷- دشتی، علی؛ تصویری از ناصر خسرو، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲
- ۸- شیخ‌الاسلامی، دکتر اسعد؛ تحقیقی در مسایل کلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
- ۹- شعار، جعفر؛ گزیده اشعار ناصر خسرو، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم ۱۳۶۹
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران (تلخیص جلد دوم و سوم)، تهران، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۸۳
- ۱۱- مصاحب، غلامحسین؛ دایرة المعارف، جلد ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۳